

سے مد جلال، آقا سے مد جعفر قزوینی می گوید: با پدرم - مرحوم آقای سے مد باقر قزوینی - به مسجد سهله می رفتہ م .
وقتی نزد مک مسجد رسد م ، به او گفتیم: این حرفها ی که از مردم می شنوم ، معنی هر کس چهل شب چهارشنبه به
مسجد سهله بآید حضرت مهدی (ع) را می بیند، پایه و اساسی ندارد.
پدرم غضبناک متوجه من شد و گفت: چرا اساسی نداشته باشد؟ فقط به خاطر آن که تو ندیده ای؟ آلا هر چه زی که
تو ندیده ای اصل ندارد؟ و خلی می مرا سرزنش کرد، به طوری که از گفته خویش پشیمان شدم .
داخل مسجد شد م .
هیچ کس در آن جا نبود.
وقتی پدرم در وسط مسجد، برای خواندن دو رکعت نماز استجاره استاد، شخصی از طرف مقام حضرت حجت (ع)
(متوجه او شد و از کنارش عبور نمود.
به او سلام کرد و با ایشان مصافحه نمود.
در آن جا پدرم به من توجه کرد و پرسد: این آقا کیست؟ گفتیم: آلا او حضرت مهدی (ع) است؟ فرمود: پس کیست
؟ من به دنبال آن حضرت دوادم، ولی احدی را نه در مسجد و نه در خارج آن ندادم
کمال الدین ج 2، ص 72، س 37.